

سیاستهای استعماری بریتانیا در خلیج فارس و واگذاری جزایر ایرانی به قاسمی‌های شارجه

چکیده:

جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری در سال ۱۲۸۲ش/۱۹۰۳م بر اثر سیاستهای استعماری بریتانیا در خلیج فارس اشغال و به قاسمی‌های شارجه واگذار شد. جزیره سیری در سال ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م و سه جزیره دیگر، پس از ۶۸ سال در ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م به ایران بازگردانده شد. اینک پرسش محوری در هر پژوهشی پیرامون تجزیه موقت جزایر از ایران، این است که چرا دولت بریتانیا در سالهای آغازین سده بیستم، این جزایر ایرانی را به قاسمی‌های شارجه واگذار کرد؟

پاسخ این پرسش را باید در رقابت دولتهای استعماری در ایران، به ویژه انگلیس و روسیه، در طول سده نوزدهم جستجو کرد. توضیح اینکه تحولات جهانی و منطقه‌ای در سالهای آغازین سده نوزدهم سبب ورود ایران به دایره سیاست بین‌الملل شد. پس از آن در زمانی بیش از یک سده ویژگی اصلی سیاست خارجی ایران، رقابت دو قدرت روسیه و انگلیس در ایران در چهارچوب تئوری تعادل مثبت بود؛ بدین معنا که دو قدرت، برتری دیگری را از نظر سیاسی و اقتصادی در ایران نمی‌پذیرفتند. برتری نفوذ روسیه در ایران بر انگلیس، در سالهای پایانی سده نوزدهم و ایجاد مشکلاتی فراروی منافع سنتی بریتانیا؛ به خطر افتادن امنیت هندوستان و سپس نفت در خلیج فارس؛ سبب شد تا انگلیس استراتژی تبدیل خلیج فارس را به منطقه انحصاری نفوذ خود پیگیری کند. یکی از راهکارهای دولت بریتانیا برای رسیدن به این هدف واگذاری جزایر ایرانی در خلیج فارس به قاسمی‌های شارجه بود؛ اعرابی که پیش از آن قراردادهای تحت‌الحمایگی با دولت بریتانیا امضا کرده بودند.

واژگان کلیدی: جزایر ایرانی، خلیج فارس، بریتانیا، استعمار، قاسمی‌ها.

مقدمه

پس از پایان جنگ اول نفت در خلیج فارس در ۱۲۶۸ش/۱۹۹۱م، دولت امارات عربی متحده خواهان بازگرداندن جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی شد؛ سپس اغلب سازمانهای همکاریهای منطقه‌ای اعراب؛ شامل شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب کشورهای عضو، خواهان بازگرداندن جزایر به امارات عربی متحده شدند. حال آنکه از نظر دولت ایران، مسئله جزایر در سال ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م خاتمه یافته و سوءتفاهم موجود در روابط دو کشور نیز در چهارچوب تفاهم‌نامه ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م حل شدنی بود. این جزایر، بر اثر سیاستهای استعماری دولت بریتانیا اشغال و به مدت ۶۸ سال، از ایران جدا و به قاسمی‌های شارجه واگذار شد؛ پرسش اصلی در پژوهش حاضر این است که:

«دلیل اصلی تصمیم بریتانیا در سالهای نخستین سده بیستم مبنی بر جدایی

جزایر از ایران و واگذاری آن به قاسمی‌های شارجه چه بود؟»

افزون بر پرسش اصلی، پرسشهای فرعی زیر نیز مطرح می‌شود:

- قاسمی‌ها (جاسمی‌ها) چه کسانی بودند؟
- طوایف قاسمی به چه دلیل در مسائل جنوب ایران دخالت کردند؟
- تحولات داخلی ایران پیش از قاجاریه و در دوران سلطنت قاجاریه چه تأثیری بر نقش قاسمی‌ها در تحولات جنوب ایران داشت؟
- چرا دولت بریتانیا با قاسمی‌ها همکاری کرد؟
- رقابت روسیه و انگلیس در ایران سده نوزدهم چه نقشی در تصمیم دولت بریتانیا مبنی بر واگذاری جزایر به قاسمی‌ها داشت؟
- واکنش دولت وقت ایران درقبال جدایی جزایر از ایران چه بود؟
- فرضیه اساسی پژوهش بر آن است که:

«ضعف دولت مرکزی ایران و رقابت روسیه و انگلیس در صحنه سیاسی ایران در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در چهارچوب تئوری تعادل مثبت، نقشی اساسی در جدایی جزایر از ایران داشت. شکست بریتانیا از روسیه در صحنه سیاست خارجی ایران پس از لغو امتیاز توتون و تنباکو و کوششهای دولت بریتانیا برای جبران شکست خود از راه توجه به جنوب، سبب جدایی جزایر از ایران شد، ضمن آنکه دولت ایران هم به دلیل درگیر بودن در حوادث مشروطیت نمی‌توانست واکنشی بیش از اعتراض لفظی نشان دهد.»

در این پژوهش به پرسشهای مطرح شده پاسخ داده می‌شود و درستی یا نادرستی فرضیه مقاله با اتکا به اسناد و منابع تاریخی به روش توصیفی - تحلیلی بررسی می‌شود.

قاسمی‌ها در بندر لنگه

حمله طایفه‌های افغان به ایران و سقوط دولت صفویه در ۱۱۳۵ق/۱۷۲۲م، که سبب کاهش نفوذ دولت مرکزی ایران در سواحل خاوری و جنوبی خلیج فارس شد، فرصت مناسبی در اختیار اعراب قاسمی یا جاسمی مستقر در کرانه‌های شبه جزیره مسندم* قرار داد تا قلمرو فعالیت خود را گسترش دهند؛ به گونه‌ای که شیخ قاسمی کرانه‌های مسندم از اوضاع آشفته اطراف بندرعباس و هرمز در ۱۱۳۰/۱۷۲۰م بهره گرفت و برای خود در باسعیدو، واقع در جزیره ایرانی قشم، بندری ایجاد کرد (مجتهدزاده، ص ۹۳). پس از سال ۱۱۵۰ق/۱۷۳۶م برای مدتی کوتاه با افزایش قدرت نادرشاه افشار و کوششهای وی برای گسترش نفوذ ایران در خلیج فارس از راه تأسیس نیروی دریایی، ایران حاکمیت خود را بر جزایر و کرانه‌های شمال و جنوب خلیج فارس به دست آورد.

* Musandam

پس از مرگ نادرشاه افشار و بروز درگیری میان طایفه‌های افشار، زند و قاجار، به دلیل نهادینه نشدن قدرت در زمان نادر و همچنین به سبب شیوه زمامداری کریم‌خان زند (۱۱۷۱-۱۱۹۳ق/۱۷۵۷-۱۷۷۹م) و مدارا کردن وی با اعراب سواحل جنوبی خلیج فارس به منظور استفاده از آنها جهت حکومت در ایران، قاسمی‌ها دوباره فرصت یافتند تا در جنوب ایران نفوذ کنند. سیاست کریم‌خان سبب شد تا یکی از رؤسای قبیله قواسم (جواسم) موفق شود فرمان کلاتری بندر لنگه را بر مبنای سنت استیجاری از حکمران ایرانی ناحیه جهانگیریه برای خود و اعقابش به دست آورد و این منصب تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار در اختیار رؤسای این قبیله باقی ماند (شیخ‌الاسلامی، ص ۲۰۹).

بندر لنگه در تقسیمات اداری آن زمان مرکز ولایتی بود که بندرهای کنگ، لافت، چارک و جزایر قشم، کیش، تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری را دربرمی‌گرفت؛ پس بدیهی است که همانند گذشته، بندرها و جزایر یاد شده بخشی از قلمرو حکومت قاسمی‌های بندر لنگه به شمار آید (مجتهدزاده، ص ۹۳-۹۴). قاسمی‌های بندر لنگه، کارگزاران دولت ایران بودند و به دولت مرکزی مالیات می‌پرداختند و به پادشاه قاجار وفادار بودند. لرد کرزن، سیاستمدار معروف انگلیسی، در کتاب *ایران و قضیه ایران*، در این باره می‌نویسد:

جمعیت لنگه شامل ایرانی و عرب و نیمی هم آفریقایی است و تعدادی نیز از افراد دورگه مختلط، که در تمام کرانه‌های واقع در مشرق پرت سعید دیده می‌شوند. اعراب آنجا به قبیله قواسم که عامه جواسم می‌نامند، تعلق دارند و ایشان از تیره عمده‌ای به شمار می‌روند که جماعت دیگری از آنها در آن سوی خلیج [فارس] در رأس الخیمه سکونت دارند و ... حکومت لنگه تا چند سال با شیخ قبیله مزبور بود، وی در شهر اقامت داشت و از جانب دولت ایران نایب‌الحکومه بود (همو، ص ۴۹۲-۴۹۳).

بدین ترتیب قاسمی‌های مستقر در بندر لنگه از سال ۱۱۹۴ تا ۱۳۰۴ق/۱۷۸۰ تا ۱۸۸۷م اداره جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری را در اختیار داشتند تا اینکه در اواخر سده نوزدهم دولت قاجار تصمیم گرفت در تقسیمات کشوری ایران تجدیدنظر کند. براساس طرح جدید، سراسر ایران به ۲۷ ایالت و هر ایالت به چند ولایت تقسیم می‌شد. در این طرح، ایالت ۲۶ با نام ایالت بنادر خلیج فارس، کرانه‌ها و جزایر خلیج فارس را در برمی‌گرفت. با اعلام تقسیمات جدید، امین‌السلطان، والی ایالت جدید بنادر خلیج فارس شد؛ وی تصمیم گرفت به حکومت قاسمی‌های بندر لنگه پایان دهد (مجتهدزاده، ص ۹۳). به دنبال آن حکمران ایرانی بندرعباس، سرتیپ حاج احمدخان کبابی*، در سال ۱۳۰۴ق/۱۸۸۷م شیخ قزیب جواسمی، آخرین حاکم عرب بندر لنگه، را به دستور دولت مرکزی از مقامش عزل کرد و او را با زنجیر و محافظ به تهران فرستاد (شیخ‌الاسلامی، ص ۲۱۰-۲۱۱). یکی از مأموران سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، هدف دولت ایران را از این کار کوشش برای احیای نفوذ خود در خلیج فارس می‌داند:

چنانکه دیدیم سالهای ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸م شاهد تلاش جدی دولت ایران برای گرفتن جایی در سیاستهای خلیج فارس بود که به نظر می‌رسد نخستین گام در این راه از طرف مأمور مورد علاقه شاه، امین‌السلطان، برداشته شد. وی مأمور ایالت بنادر خلیج فارس بود. در نحوه اداره استان تحت حکومت وی در روابط خارجی‌اش، به زودی نشانه‌هایی از آمال محدود ساختن نفوذ خارجی پدید آمد (مجتهدزاده، ص ۹۶).

* وجه تسمیه این فرد، به دلیل پذیرایی از حاکمان و امیران عرب خلیج فارس با کباب ایرانی بود.

در سال ۱۳۰۴ق/۱۸۸۸م، نیروهای ایرانی در جزیره سیری پیاده و مستقر شدند و دولت ایران در خصوص جزایر تنب و ابوموسی نیز ادعای حاکمیت کرد، اما بیش از این کاری انجام نداد و دولت بریتانیا و مأموران انگلیسی مستقر در هند نیز واکنش نشان ندادند. دولت بریتانیا در سال ۱۳۱۹ق/۱۹۰۲م مدعی شد که قاسمی‌های مستقر در بندر لنگه، نماینده طوایف قاسمی بخش عرب‌نشین خلیج فارس بوده‌اند (زرگر، ص ۲۵۶) و رأس‌الخیمه یک سال بعد پرچم خود را نخست در ابوموسی و سپس در جزایر تنب به اهتزاز درآورد و این آغاز جدایی جزایر از ایران بود. سردنيس رايت، نخستین مأمور سیاسی بریتانیا در ایران، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش دولت متبوعش را در جدایی موقت جزایر از ایران تأیید کرد:

از سالهای ۱۸۸۰م بر سر مالکیت چهار جزیره کوچک میان ایران و انگلستان اختلافات مکرری بروز کرد. این جزایر عبارت بودند از تنب بزرگ و کوچک، سیری و ابوموسی... از زمانی که شیوخ قاسمی به عنوان حکام بندر لنگه به ایران خراج می‌دادند، در مورد این جزایر مشاجره‌ای نبود و بطور کلی متعلق به ایران تلقی می‌شد... اما در پی کشمکش و کشتار در میان قبیله قاسمی و تعیین حاکم ایرانی برای بندر لنگه، شیوخ عرب از آن سوی ساحل سر برداشتند و انگلستان هم از ادعایشان پشتیبانی کرد که این جزایر سرزمین پدریشان است و حاکمیت آنها بر عهده شیوخ قاسمی رأس‌الخیمه و شارجه می‌باشد و چنین نتیجه‌گیری شد که اعمال حق حاکمیت از طرف حاکم بندر لنگه بر آنها نه از حقوق حکومتی او به عنوان حاکم لنگه، بلکه در مقام شیخ قاسمی بوده است (همو، ص ۶۴-۷۶).

بدین ترتیب از ۱۲۶۸ش/۱۹۰۳م، با وجود اعتراض دولت ایران، چهار جزیره ایرانی تنب بزرگ و تنب کوچک، ابوموسی و سیری از حاکمیت ایران خارج شد و علت اصلی تصمیم دولت بریتانیا برای جدایی جزایر از ایران به تغییر سیاست خارجی این کشور در برابر ایران بازمی‌گشت؛ موضوعی که تبیین و درک آن تنها با تحلیل سیاست خارجی بریتانیا در ایران در طول سده نوزدهم و سالهای آغازین سده بیستم براساس رقابت با روسیه در چهارچوب تئوری تعادل مثبت امکان‌پذیر است. با توجه به این امر، نخست دلائل ورود ایران به حوزه سیاست بین‌الملل و رقابت روسیه و انگلیس، در صحنه سیاست خارجی این کشور براساس دکترین تعادل مثبت بررسی می‌شود و اینکه چگونه برتری روسیه و شکست بریتانیا در صحنه سیاست ایران سبب شد تا انگلیس راهکارهایی برای جبران عقب‌ماندگی خود در ایران بیابد که یکی از پیامدهای آن جدایی موقت جزایر ایرانی در خلیج فارس از ایران و واگذاری آن به قاسمی‌های شارجه بود.

ورود ایران به حوزه سیاست بین‌الملل

در دهه‌های واپسین سده هیجدهم و سالهای آغازین سده نوزدهم میلادی، در سطح منطقه و جهان رویدادهایی به وقوع پیوست که سبب ورود ایران به حوزه سیاست بین‌الملل شد. دولت بریتانیا در ۱۲۰۱ق/۱۷۸۶م از راه کمپانی هند شرقی توانست بر هندوستان مسلط شود؛ واقعه‌ای که سبب شد خلیج فارس برای بریتانیا افزون بر اهمیت تجاری، اهمیت امنیتی نیز بیابد (هوشنگ مهدوی، ص ۱۹۱). واقعیتی که بیش از یک سده نقش اساسی در شکل‌دهی سیاستهای بریتانیا در منطقه داشت. جنوب ایران هنگامی برای بریتانیا اهمیت یافت که روسیه در شمال، پس از گذشت سالها؛ یعنی از زمان مرگ پتر کبیر و به قدرت رسیدن کاترین دوم در ۱۱۹۱ق/۱۷۷۶م، دوباره سیاست پیشروی

به سمت جنوب و دستیابی به آبهای گرم خلیج فارس را برای نزدیکی به هندوستان در پیش گرفت (همانجا).

به لحاظ فرامنطقه‌ای نیز دو رویداد بر اهمیت ایران افزود؛ رویداد نخست وقوع انقلاب صنعتی در اروپا و تکوین موج دوم استعمار بود که سبب شد اروپاییان برای سلطه بر دیگر مناطق جهان کوشش کنند، تحولی که ایران را تحت تأثیر قرار داد؛ چرا که هم خود از نظر اقتصادی اهمیت داشت و هم پلی برای رسیدن به هندوستان بود. واقعه دوم به قدرت رسیدن ناپلئون در فرانسه بود؛ زیرا او تصمیم گرفت برای مقابله با برتری دولت بریتانیا در اروپا، نخست با ابداع سیستم قاره‌ای و سپس حمله به مستعمره‌های بریتانیا در همه نقاط جهان این کشور را تضعیف کند. اگرچه مجریان سیاستهای اخیر اروپایی بودند، این سیاستها تأثیر فراملی و بین‌المللی داشت (روزلت پالم، ج ۱، ص ۴۸۰-۴۹۲).

با شکست ناپلئون در واترلو و سپس تصمیم کنگره وین، موضوع ناپلئون و سیاستهای او دست‌کم تا مدتی به فراموشی سپرده شد و زمامداران بریتانیا از این بابت آسوده‌خاطر شدند، اما سیاستهای تهدیدآمیز دولت روسیه از راه ایران پایانی نداشت. روس‌ها نخست با راهکار نظامی در قالب جنگهای اول و دوم ایران و روسیه که سبب امضای عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای شد، تا کناره‌های رود ارس پیشروی کردند و سپس با چشم‌پوشی از سیاست گسترش ارضی در ایران، راهکار گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی را در دستور کار خود قرار دادند.

دولت بریتانیا نیز با توجه به اهمیت سیاسی و اقتصادی ایران کوشید تا سیاستهای روسیه را در ایران خنثی کند؛ واقعیتی که سبب شد بیش از یک سده، رقابت روسیه و انگلیس بر اساس تئوری تعادل مثبت ویژگی اصلی سیاست خارجی ایران را تشکیل

دهد؛ براساس چنین رهیافتی انگلیس و روسیه برتری سیاسی، اقتصادی و نظامی طرف مقابل را نمی‌پذیرفتند؛ پیامد مثبت این مهم حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و جلوگیری از تبدیل این کشور به مستعمره‌ای کامل بود؛ البته این امر سبب شد که ایران به دولتی حائل یا پوشالی در منطقه تبدیل شود (فوران، ص ۱۸۱)، دولتی که نه آن قدر ضعیف بود که زیر سلطه یکی از دو قدرت رقیب قرار گیرد و نه می‌توانست برای منافع آنها در منطقه خطری ایجاد کند.

پایان جنگ‌های اول و دوم ایران و روسیه و تحولات پس از آن، که سبب افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی دولت روسیه در ایران شد، رهبران بریتانیا را وادار کرد تا برای جبران عقب‌ماندگی از رقیب و دفاع از منافع خود در ایران و منطقه راهکارهایی بیابند؛ یکی از این راهکارها پیشنهاد تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران به روسیه در سال ۱۲۵۰ ق/۱۸۳۴ م و دیگری کوشش برای به دست آوردن امتیازهای اقتصادی و سیاسی شبیه روس‌ها در ایران با دیپلماسی بود* (هوشنگ مهدوی، ص ۲۴۸-۲۴۳). دولت بریتانیا از نظر منطقه‌ای نیز برای دفاع از منافع خود در هندوستان با جدایی هرات و بخشهایی از سیستان از ایران و تشکیل افغانستان متحد، حریم امنیتی جدیدی برای هندوستان ایجاد کرد و در جنوب ایران به صورت عام و خلیج‌فارس به صورت خاص نفوذ خود را افزایش داد.

بریتانیا و قاسمی‌ها

تأمل در اسناد و مدارک تاریخی بیانگر این مهم است که کاهش نفوذ دولت مرکزی ایران در خلیج‌فارس و گسترش ناامنی و راهزنی دریایی از سوی قبایل عرب مستقر در

* براساس مفاد قراردادی که در ۲۷ اکتبر ۱۹۴۱ در تهران به امضای مکنیل، کاردار انگلیس در ایران، و میرزا ابوالحسن خان ایلچی، وزیر خارجه وقت ایران رسید، دولت بریتانیا امتیازهایی شبیه به امتیازهای روس‌ها گرفت که در عهدنامه ترکمانچای به دست آورده بودند.

شبه جزیره مسندم، از جمله قاسمی‌ها (جاسمی‌ها) سبب شد تا یکی از راهکارهای بریتانیا تحقق یابد. با توجه به چنین مقدمه‌ای، حکومت بریتانیا در هند برای گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در خلیج فارس نخست در سال ۱۸۱۹م/۱۲۳۵ق به پایگاه راهزنی قاسمی‌ها در جلفار (رأس الخیمه کنونی) حمله کرد و یک سال بعد در ژانویه ۱۸۲۰/۱۲۳۶ق قرارداد صلحی با قواسم مسندم به امضا رساند؛ این قرارداد قبایل مستقر در مسندم، از جمله قاسمی‌ها را تحت‌الحمایه دولت بریتانیا قرار می‌داد و با پایان جنگها و تغییر جغرافیای سیاسی منطقه، زمینه برای شکل‌گیری امارات متصالحه (صلح‌کننده) فراهم شد (مجتهدزاده، ص ۱۶۰).

تأمل در سیاست خارجی بریتانیا در ایران از دهه ۱۲۳۰ق/۱۸۲۰م به بعد نشان می‌دهد که یکی از ارکان سیاست خارجی این کشور در منطقه، گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی در خلیج فارس بوده است. با گسترش نهضت آزادیخواهی در اروپا در اواخر سده هیجدهم و پس از کنگره وین، ۱۸۱۴-۱۸۱۵م، یکی از مسائل مورد توجه اروپاییان مقابله با برده‌داری و تجارت آن بود؛ اگرچه این موضوع از نظر انسانی و اخلاقی اهمیت داشت، دولت بریتانیا از همان ابتدا تصمیم گرفت با استفاده از توان برتر نیروی دریایی خود از این موضوع برای اجرای سیاستهای استعماری در جهان استفاده کند.

متأسفانه خلیج فارس یکی از مناطقی بود که از مدتها پیش تجارت برده در آن رواج داشت. دولت بریتانیا نیز از زمان سلطنت محمدشاه قاجار به بهانه مبارزه با تجارت برده کوشید تا از راه انعقاد قراردادهایی با ایران که مفاد آن متضمن حق انگلیسی‌ها برای بازرسی کشتیهای مظنون به حمل برده در خلیج فارس بود، نفوذ سیاسی خود را در این منطقه گسترش دهد. محمدشاه که از اهداف واقعی بریتانیا آگاهی داشت نخست با این موضوع مخالفت کرد و سرانجام بر اثر پافشاری کلنل فرانت، کاردار وقت بریتانیا در

ایران، دستخطی مختصر مبنی بر منع تجارت برده و کنیز از دریا نوشت (محمود، ص ۴۰۲-۴۰۶؛ هوشنگ مهدوی، ص ۲۵۰-۲۵۲). با به قدرت رسیدن ناصرالدین شاه و در زمان صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر پس از کوتاه آمدن امیر در روابط با روسیه در زمینه موضوع جزیره آشوراده، از آنجا که وی به دکترین موازنه مثبت در سیاست خارجی معتقد بود، با دولت بریتانیا نیز در اوت ۱۸۵۱ قرارداد بست که به موجب آن نیروی دریایی انگلیس و ناوگان کمپانی هند شرقی در خلیج فارس حق داشتند برای جلوگیری از حمل برده، کشتیهای تجاری ایرانی را بازرسی کنند (هوشنگ مهدوی، ص ۲۶۳-۲۶۴). اعتبار قرارداد یازده سال بود، اما بعدها با انعقاد قراردادهای دیگر از جمله عهدنامه پاریس در ۱۲۷۲ق/۱۸۵۶م، این قرارداد تمدید شد (خواجه نوری، ص ۱۶۱) و بریتانیا فرصت یافت تا نفوذ خود را در خلیج فارس گسترش دهد. به نظر می‌رسد در ادامه همین سیاست بود که بریتانیا در سال ۱۳۰۶ق/۱۸۸۸م امتیاز کشتیرانی بر روی رودخانه کارون را در جنوب ایران از طریق برادران لینچ به دست آورد و یک سال بعد موفق شد امتیاز ساخت راه شوسه از اهواز به تهران را به کمک بانک شاهنشاهی بگیرد؛ امتیازهایی که پیامد آن افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی بریتانیا در جنوب ایران، خلیج فارس و ایالت‌های متصل به آن بود (همان، ص ۲۱۹-۲۲۱).

توجه بریتانیا به جنوب ایران و واگذاری جزایر ایرانی به قاسمی‌های شارجه

دولت بریتانیا در ادامه اجرای دکترین تئوری تعادل مثبت در ایران در مقابل گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه در شمال، راهکار گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی در خلیج فارس و مناطق جنوبی ایران را در دستور کار خود قرار داد. همچنین برخی عوامل از قبیل کاهش نفوذ دولت مرکزی ایران در مناطق جنوبی، واقعیت‌های

حاکم بر زندگی قبیله‌ای اعراب ساکن در سواحل جنوبی خلیج فارس، وجود راهزنی و ناامنی در مسیر کاروانهای تجاری در خلیج فارس و حمل برده در این منطقه، فرصت مناسبی در اختیار دولتمردان بریتانیا قرار داد تا به هدفهای خود برسند. آنچه در دو دهه آخر سده نوزدهم و دهه آغازین سده بیستم میلادی سبب شد تا دولت بریتانیا تصمیم بگیرد که جنوب ایران را به منطقه انحصاری نفوذ خود و خلیج فارس را به «دریاچه بریتانیا» تبدیل کند، برتری روسیه در صحنه سیاسی ایران و در مقابل شکست بریتانیا از رقیب پس از واقعه لغو امتیاز توتون و تنباکو بود.

ناصرالدین شاه قاجار در ۱۳۰۷ق/۱۸۹۰م امتیاز انحصاری تجارت و خرید و فروش تنباکو را به تالبوت انگلیسی داد و این امر خشم مردم و رهبران مذهبی را برانگیخت. امین‌السلطان، صدراعظم وقت، پس از آگاهی از دامنه اعتراض مردم تصمیم گرفت در امتیاز تجدیدنظر کند، اما نگرانی وی از واکنش احتمالی دولت بریتانیا در صورت لغو امتیاز سبب شد تا برای لغو امتیاز به دولت روسیه نزدیک و از حمایت‌های آن دولت بهره‌مند شود. دولت روسیه نیز از چنین وضعیتی خشنود و حاضر به حمایت از امین‌السلطان شد. با توجه به چنین مقدمه‌ای ادعای برخی منابع مبنی بر تشویق امین‌السلطان از سوی بوتوزف، وزیر مختار وقت روسیه در تهران، برای لغو امتیاز شاید چندان مبالغه‌آمیز نباشد، در هر حال دولت ناگزیر شد امتیاز را لغو کند و این کار از نظر داخلی و خارجی پیامدهایی داشت که مهم‌ترین پیامد آن در حوزه سیاست خارجی، برتری نفوذ روسیه بر نفوذ بریتانیا در ایران بود (فوران، ص ۲۵۹). دکتر فووریه، پزشک ناصرالدین شاه، در گزارشهای خود زیر وقایع فوریه ۱۸۹۳ این موضوع را چنین توضیح می‌دهد:

جمع کثیری عقیده دارند که در حوادث اخیر [تحریم استعمال تنباکو] روسیه سخت دخیل بوده است و این حادثه نیز فصلی از داستان رقابت دیرینه روس و انگلیس در ایران را تشکیل می‌دهد. این دفعه غلبه کلی با روس‌ها بوده است تا آنجا که امین‌السلطان پس از شکستی که در این قضیه خورده برای اینکه از صدارت نیفتد با زیرکی مخصوص خود را به انگلیسی‌ها نزدیک کرده است. همین امروز پس از اینکه انحصار دخانیات (که انگلیسی‌ها امتیازش را از ناصرالدین شاه گرفته بودند) لغو شد، تغییر سیاستش را علنی کرد به این معنی که به سفارت روسیه رفت و برای مدتی نزدیک به سه ساعت با مسیو دوبوتوزف وزیرمختار آن دولت مشغول صحبت بود و به او اطمینان داد که از روش سابق خود [سرسپردگی به انگلیسی‌ها] برگشته است. سپس وزیرمختار را مخاطب قرار داد و گفت شما ممکن است به قول من اعتماد نکنید ولی عملیات آینده‌ام صدق این مقاله را ظاهر خواهد کرد (همو، ص ۲۴۷).

لغو امتیاز توتون و تنباکو نقطه آغازین برتری نفوذ روسیه در ایران بر نفوذ بریتانیا بود؛ امری که وقایعی چون آمد و رفت کابینه‌ها در بریتانیا و اختلاف‌نظر سیاستمداران انگلیسی درباره شیوه برخورد با ایران و افغانستان و دلخوری مظفرالدین شاه قاجار از ادوارد هفتم، پادشاه بریتانیا، به دلیل اعطا نکردن نشان ساق‌بند* به وی هنگام سفر به اروپا آن را تشدید کرد. به نظر می‌رسد نقطه عطف این فرایند امضای قرارداد گمرکی ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م میان ایران و روسیه بود.

براساس بند سوم قرارداد تجاری ضمیمه عهدنامه ترکمانچای (۱۲۴۳ق/۱۸۲۸م) از کالاهای روسی هنگام ورود به ایران برای یک نوبت و به ارزش پنج درصد قیمت کالا حقوق و عوارض گمرکی دریافت می‌شد. بعدها دولت انگلیس با استفاده از اصل

* درباره این تحولات به ویژه موضوع ساق‌بند ر. ک: خاطرات یک دیپلمات، برگردان: جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.

کامله‌الوداد براساس قرارداد ۱۲۷۵ق/۱۹۴۱م توانست امتیازی مشابه به دست آورد؛ بدین ترتیب دو دولت از آغاز سده نوزدهم افزون بر حوزه سیاست در حوزه اقتصاد نیز می‌کوشیدند در ایران تئوری تعادل مثبت را اجرا کنند، اما در سالهای آغازین سده بیستم وضع دگرگون شد. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، هنگامی که امین‌السلطان درصدد گرفتن دومین وام از دولت روسیه بود، این دولت پرداخت وام را به امضای قرارداد جدید گمرکی منوط کرد که براساس آن تعرفه کالاهای وارداتی روسیه به ایران به نصف و حتی کمتر کاهش می‌یافت و در مقابل تعرفه کالاهای انگلیسی صددرصد افزایش می‌یافت. سرانجام، قرارداد جدید در سال ۱۹۰۱م امضا شد و براساس مفاد آن، حقوق گمرکی مربوط به نفت و شکر که از مهم‌ترین واردات ایران از روسیه بود به ترتیب به ۱/۵ و ۲/۲۵ درصد رسید، حال آنکه حقوق گمرکی جای که از هند به ایران وارد می‌شد صددرصد افزایش یافت (خواجہ نوری، ص ۲۵۱-۲۵۲).

امضای قرارداد گمرکی ۱۹۰۱م نقطه پایانی بر تئوری تعادل مثبت در روابط روسیه و انگلیس در حوزه اقتصاد بود؛ تحولی که در حوزه سیاسی نیز در سال ۱۸۹۲م به هنگام لغو امتیاز توتون و تنباکو به وقوع پیوسته بود، اما برتری نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه در ایران موضوعی نبود که از چشم سیاستمداران واقع‌بین بریتانیا از جمله سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار این کشور در تهران، پوشیده بماند؛ چرا که وی در گزارش خود به لندن، تهران را به یک شهر روسیه آسیایی تشبیه کرد که در همه جا اونیفورمهای قزاق به چشم می‌خورد (کاظم‌زاده، ص ۳۶۷). در این میان آنچه بیش از همه بریتانیا را هوشیار کرد، کوشش روسیه برای نزدیکی به خلیج فارس بود؛ منطقه‌ای که برای بریتانیا از نظر امنیتی و تجاری بسیار مهم بود.

روس‌ها پس از تثبیت نفوذ خود در مناطق شمالی و مرکزی ایران کوشیدند تا در جنوب ایران و خلیج فارس پایگاهی تأسیس کنند. برای رسیدن به این هدف، نخستین بار در تابستان ۱۳۱۸ ق/۱۸۹۹ م پرنس دابیژا، کنسول روسیه در اصفهان، و دو قزاق وارد بوشهر شدند. دابیژا در جنوب ایران شیخ خزعل، رئیس ایل کعب، را ملاقات کرد و گفت که هدف اصلی دولت روسیه به دست آوردن پایگاهی در خلیج فارس است. یک سال بعد در ۱۳۱۹ ق/۱۹۰۰ م ناو روسی گیلیاک وارد بندرعباس شد و در سال ۱۳۲۰ ق/۱۹۰۱ م نیز کشتی بازرگانی روسیه، کورنیلوف، در بندرعباس لنگر انداخت (همان، ص ۴۱۲-۴۱۴).

کوشش روسیه برای ایجاد کنسولگری در خلیج فارس و ساخت پایگاهی به بهانه انبار کردن زغال سنگ، سبب وحشت و نگرانی سیاستمداران انگلیسی شد. لرد کرزن که در این زمان نایب‌السلطنه هندوستان بود، در گزارشی درباره خطر گسترش نفوذ روسیه در خلیج فارس چنین نوشت:

اگر روس‌ها در خلیج فارس دارای بندری شوند و رؤیای شیرین آن همه میهن‌پرستانی که در سرزمین میان رود نوا و رود ولگا زیسته‌اند تعبیر شود، این کار باعث خواهد شد که یک عنصر اضطراب و آشفتگی در حیات خلیج [فارس] راه یابد و تعادل ظریفی را که با رنج و زحمت برقرار کرده‌ایم برهم زند و تجارتی را که ارزش آن چندین میلیون استرلینگ است نابود کند و دوباره لگام از سر شور و حرارت ملت‌هایی بردارد که با هم مخالف‌اند و آمده‌اند تا به جان هم افتند. بگذارید که بریتانیای کبیر و روسیه در جای دیگر بجنگند یا با هم کنار آیند. اما نگذارید آنها صحنه آرام و داد و ستدی را که به زحمت به دست افتاده است مبدل به دشت مبارزه‌ای خونین کنند. در نظر من اعطای امتیازی به روس‌ها برای دایر کردن بندری در خلیج فارس از ناحیه هر دولتی که باشد در حکم تحقیر عمدی بریتانیای کبیر و برهم زدن «وضع موجود» [است] (همو، ص ۴۰۶).

با وجود چنین مشکلاتی فراروی منافع بریتانیا در منطقه، رهبران این کشور پس از پایان واقعه بوئرها، به خلیج فارس توجه کردند و کوشیدند راهکار یا راهکارهایی برای مقابله با این وضع بیابند. تأمل در اسناد وزارت خارجه بریتانیا بیانگر این مهم است که در میان دولتمردان انگلیسی سه نفر؛ یعنی لرد لنزدوان، وزیر امور خارجه، لرد کرزن، نایب‌السلطنه حکومت هند، و سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در ایران، همانند مثلی در طرح سیاست‌های بریتانیا در منطقه نقش محوری ایفا می‌کردند. اگر چه این سه نفر در برخی موارد با یکدیگر اختلاف سلیقه داشتند، هر سه معتقد بودند که برتری نفوذ روسیه در ایران یک واقعیت است و رویکرد نظامی درقبال ایران نتیجه مثبت ندارد و سبب نزدیکی بیشتر این کشور به روسیه می‌شود؛ پس این مثلث، البته بیشتر کرزن و هاردینگ، دکترینی را انتخاب کردند که سه محور داشت و گاه به سیاست سه پایه کرزن - هاردینگ نیز مشهور است؛ این سه محور عبارت بودند از:

۱. کوشش برای گرفتن امتیازهای اقتصادی در ایران شبیه دولت روسیه؛
۲. فراهم ساختن مقدمات سقوط امین‌السلطان از صدارت و روی کار آوردن صدراعظمی هواخواه انگلیس در ایران؛
۳. توجه خاص به خلیج فارس و تبدیل آن به منطقه انحصاری نفوذ بریتانیا (خواجه

نوری، ص ۲۶۳-۲۶۶).

دولت بریتانیا برای تحقق استراتژی تبدیل خلیج فارس به منطقه انحصاری نفوذ خود، سه راهکار را انتخاب کرد:

۱. طرح دکترین مونروی خاورمیانه از سوی لنزدوان، وزیر خارجه، با این مضمون که خلیج فارس منطقه انحصاری نفوذ دولت بریتانیاست و این دولت کوشش دولت‌های دیگر را برای حضور در این منطقه تحمل نخواهد کرد:

ما تأسیس پایگاه دریایی و تأسیسات بندری را در خلیج فارس به وسیله هر دولتی باشد یک تهدید جدی به منافع بریتانیا می‌دانیم و به وسائل ممکنه‌ای که در دست داریم از آن جلوگیری می‌کنیم (هوشنگ مهدوی، ص ۳۱۶).

۲. سفر تاریخی و باشکوه لرد کرزن، نایب‌السلطنه حکومت هندوستان، در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م به خلیج فارس و معرفی دولت بریتانیا به شیخ‌نشین‌های منطقه به عنوان دولت برتر با هدف آگاه کردن رهبران شیخ‌نشین‌ها از این نکته که بقای آنها به حفظ روابط تحت‌الحمایگی با دولت بریتانیا بستگی دارد و همچنین تشویق با نفوذترین حاکم وقت خوزستان، شیخ خزعل، به دوری از دولت مرکزی و امضای قرارداد تحت‌الحمایگی با دولت بریتانیا همانند شیوخ امارات متصالحه.

۳. واگذاری جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری به قاسمی‌های شارجه که تحت‌الحمایه دولت بریتانیا بودند.

بدین ترتیب یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی بریتانیا در آغاز سده بیستم در ایران توجه به جنوب و تلقی «دریای خودمانی» از خلیج فارس بود. وقوع برخی رویدادها در این منطقه از قبیل اعطای امتیاز نفت از سوی ایران به دارسی تبعه بریتانیا، تبدیل سوخت نیروی دریایی بریتانیا با اتکا به نفت ایران از زغال سنگ به نفت، تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس و مشارکت دولت بریتانیا در آن (ذوقی، ۱۳۷۰، ص ۶۳-۶۵) و مهم‌تر از همه کوشش رقیب تازه انگلیس در اروپا و جهان؛ یعنی آلمان، برای نفوذ و حضور در خلیج فارس، دولت بریتانیا را در اجرای سیاست خود مبنی بر تبدیل خلیج فارس به منطقه‌ای انحصاری مصمم‌تر ساخت.

امپراتوری آلمان به رهبری بیسمارک در سال ۱۸۷۱م پس از غلبه بر فرانسه، در قصر ورسای پاریس اعلام موجودیت کرد. تا زمانی که بیسمارک زمام امور را در اختیار داشت اساس دیپلماسی آلمان حفظ وضع موجود بود (تقیب‌زاده، ص ۷۳). با کناره‌گیری بیسمارک و انتصاب فون بولو از سوی امپراتور ویلهلم دوم (ویلیام دوم)، آلمان در مسیری دیگر گام نهاد. سیاستهای صدراعظم دست‌کم در دو حوزه برای بریتانیا خوشایند نبود؛ یکی کوشش برای گسترش نیروی دریایی و دیگر جهانی کردن سیاست آلمان (همان، ص ۱۰۸-۱۱۰). منظور از جهانی کردن سیاست، سلطه بر دیگر مناطق جهان و به دست آوردن مستعمره بود، اما آلمان زمانی این سیاست را در پیش گرفت که اغلب نواحی جهان زیر سلطه دولتهای بزرگ آن زمان قرار گرفته بود و هر تحرکی می‌توانست سبب ایجاد فاجعه شود.

کشوری که آلمان به آن توجه داشت، عثمانی ملقب به مرد بیمار اروپا بود که زمامداران آن پس از تشکیل کنگره برلن در ۱۸۷۸م و تصمیم دولتهای اروپایی برای تجزیه عثمانی که با سیاست سکوت بریتانیا همراه بود، از متحد سنتی خود انگلیس ناراضی و خواهان یافتن متحد جدیدی بودند (روزلت پالم، ج ۲، ص ۲۸۹-۲۹۰). این متحد جدید، دولتی جز آلمان نبود؛ کشوری که به تازگی در راه جهانی کردن سیاست خود گام نهاده و منتظر فرصت برای یافتن جای پای در مستعمره‌ها بود.

ویلهلم دوم، امپراتور آلمان، خود را حامی مسلمانان جهان معرفی کرد و در سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م به امپراتوری عثمانی گام نهاد و سلطان عبدالحمید دوم، پادشاه وقت عثمانی، و دیگر دولتمردان کشور به گرمی از او استقبال کردند. مهم‌ترین نتیجه این سفر اعطای امتیاز ساخت راه‌آهن برلن - استانبول - بغداد به آلمان بود که بعدها کوشیدند آن را تا کویت گسترش دهند. همزمان با این فعالیت، آلمان‌ها تصمیم گرفتند

نفوذ خود را در ایران به صورت عام و با توجه به تمایل برخی از ملیون ایرانی به آلمان، در خلیج فارس به صورت خاص گسترش دهند. شرکت آلمانی ونک هاوس نمایندگی خود را در سال ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م در بندر لنگه تأسیس و تجارت صدف و مروارید را آغاز کرد. همین شرکت در سال ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م، با گسترش دامنه عملیاتش مرکز نمایندگی خود را به بحرین انتقال داد و شعبه‌هایی نیز در بصره و بندرعباس دایر کرد و در سال ۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م بین هامبورگ و بندرهای خلیج فارس خط کشتیرانی ایجاد شد (هوشنگ مهدوی، ص ۳۱۵-۳۱۶).

فعالیت دولت آلمان، دولت بریتانیا را برای چشم‌پوشی از شمال ایران و توجه به جنوب ایران و خلیج فارس مصمم‌تر ساخت؛ فرایندی که پیامد آن تبدیل خلیج فارس به منطقه انحصاری نفوذ بریتانیا در اوایل سده بیستم بود و سبب شد تا برای نخستین بار در برخی از نقشه‌ها و اسناد دیپلماتیک بریتانیا، خلیج فارس با نام «دریاچه بریتانیا» معرفی شود؛ بنابراین شاید بتوان این ادعا را مطرح کرد که اگرچه بسیاری از پژوهشگران تاریخ دیپلماتیک ایران، سر ادوارد گری، وزیر خارجه بریتانیا، را مبتکر دکتربین تقسیم ایران به مناطق نفوذ روسیه و انگلیس در قالب قرارداد تاریخی ۱۹۰۷م / ۱۳۲۵ق معرفی می‌کنند (دوفی، ۱۳۶۸، ص ۵۵-۴۵)، واقعیت آن است که وی ابزار پرگماتیک افکاری بود که از مدتها پیش در میان دولتمردان انگلیسی، به ویژه دیپلماتهای مکتب هندوستان، مطرح شده بود و وقوع برخی رویدادها در سطح منطقه و جهان در دهه اول سده بیستم ضرورت اجرا و تعقیب آن را تشدید کرد، پس به جرأت می‌توان گفت که اشغال و واگذاری جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری در سال ۱۲۸۲ش/ ۱۹۰۳م به قاسمی‌های شارجه پیامد توجه بریتانیا به جنوب ایران در دهه آغازین سده بیستم بود.

دولت ایران در آن سالها به دلیل روبه‌رو بودن با حوادثی که مدتی بعد سبب آغاز نهضت مشروطیت شد، نتوانست بیش از اعتراض لفظی و دیپلماتیک کاری انجام دهد، اما در واقع هیچ‌گاه از حق مسلم خود نسبت به این جزایر چشم‌پوشی نکرد. در سال ۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م رأس‌الخیمه از شارجه مستقل و از این پس اداره جزایر تنب به رأس‌الخیمه واگذار شد و ابوموسی و سیری نیز در اختیار شارجه قرار گرفت.

دولت ایران در سال ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م، در زمان نخست‌وزیری اسداله علم موفق شد جزیره سیری را پس بگیرد؛ همچنین در آذرماه ۱۳۵۰/دسامبر ۱۹۷۱، پس از اعلام تصمیم دولت بریتانیا مبنی بر خروج نیروهایش از شرق سوئز و خلیج فارس، پس از گذشت ۶۸ سال حاکمیت خود را بر جزایر تنب بزرگ و کوچک به دست آورد و درباره ابوموسی با شارجه تفاهم‌نامه‌ای امضا کرد که تجزیه و تحلیل مفاد آن به لحاظ حقوق بین‌الملل به معنای حاکمیت تمام و کمال ایران بر این جزیره است که خود پژوهشی مستقل را می‌طلبد.

نتیجه

سقوط دولت صفوی و کاهش نفوذ ایران در سواحل جنوبی خلیج فارس، زمینه‌ساز افزایش نفوذ قبایل عرب در بخشهای جنوبی خلیج فارس شد. گروهی از این قبایل به نام قاسمی‌ها یا جاسمی‌ها با حضور در بندر لنگه، اداره این بندر و جزایر آن از جمله جزایر تنب، ابوموسی و سیری را در اختیار گرفتند.

سلطه بریتانیا بر هند و اهمیت یافتن خلیج فارس به دلایل امنیتی و تجاری برای این کشور سبب وقوع دگرگونی‌هایی در منطقه از جمله امضای قراردادهای تحت‌الحمایگی میان شیوخ قبایل عرب سواحل جنوبی خلیج فارس و بریتانیا شد. آنچه در این میان بر

پسچیدگی اوضاع افزود کوششهای ایران در سالهای پایانی سده نوزدهم برای گسترش نفوذ خود در خلیج فارس و توجه خاص انگلیس به خلیج فارس به دلیل رقابت با روسیه بود. شکست بریتانیا در صحنه سیاسی ایران از روسیه و کوششهای روسیه برای نفوذ در خلیج فارس، بریتانیا را واداشت تا سیاست توجه به جنوب ایران را تعقیب کند؛ رهیافتی که با اکتشاف نفت در ایران و کوشش آلمان‌ها برای نفوذ در خلیج فارس بیشتر مورد توجه دولتمردان انگلیسی قرار گرفت. مهم‌ترین پیامد این اشغال‌گری واگذاری جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری به قاسمی‌های شارجه بود؛ بدین ترتیب جدایی این جزایر از ایران نتیجه سیاست خارجی بریتانیا در منطقه برای جبران شکست خود در صحنه سیاست ایران از روسیه در چهارچوب دکترین تعادل مثبت بود.



کتابنامه

- خواجه نوری، محمود، *تاریخ دیپلماسی ایران*، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پلی کیبی درسی، ۱۳۵۵.
- ذوقی، ایرج، *مسائل سیاسی - اقتصادی نفت ایران*، تهران: پاژنگ، ۱۳۷۰.
- _____، *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ ۱۹۲۵-۱۹۰۰*، تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸.
- رایت، سردنيس، *انگلیسیان در ایران*، برگردان: غلامحسین صدری افشار، تهران: دنیا، ۱۳۵۷.
- روزلت پالمر، رابرت، *تاریخ جهان نو*، ج ۱ و ۲، برگردان: ابوالقاسم طاهری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- زرگر، علی، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه*، برگردان: کاوه بیات، تهران: معین و پروین، ۱۳۷۲.
- شیخ الاسلامی، جواد، *مالکیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی*، در مجموعه قتل سیاسی اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، تهران: کیهان، ۱۳۶۶.
- فوران، جان، *مقاومت‌شکننده [تاریخ اجتماعی ایران...]*، برگردان: احمد تدین، تهران: رسا، ۱۳۷۷.
- فوریه، سه سال در دربار ایران، برگردان: عباس اقبال آشتیانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- کاظم‌زاده، فیروز، *روس و انگلیس در ایران*، برگردان: منوچهر امیری، چ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- کرزن، جرج، *ایران و قضیه ایران*، ج ۲، برگردان: ع. وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- مجتهدزاده، پیروز، *کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس*، برگردان: حمید رضا ملک محمدی نوری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.
- محمود، محمود، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس*، ج ۲، چ ششم، تهران: اقبال، ۱۳۶۷.
- نقیب‌زاده، احمد، *تحولات تاریخ روابط بین‌الملل از کنگره وین تا امروز*، چ ششم، تهران: قومس، ۱۳۷۸.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، چ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.